

فریبا وفی، برنده رمان برتر جایزه گلشیری: نویسنده شدن بر ایم یک رویا بود/گفتگو: فیروزه مهاجر

فیروزه مهاجر | چهارشنبه ۱۳ دی ۸۵ | لینک های وارده

امروز، ۱۴ دیماه ۱۳۵۸، فریبا وفی یکبار دیگر جایزه گلشیری را برای رمان "روای تبت" برد. در سال ۸۲ او برای رمان "برنده من" جایزه گرفته بود و این بار جایزه مشترک بود: با رمان چهاردرد، نوشته منیرالدین بیروتنی. مصاحبه زیر در هفته گذشته و برای زنستان انجام شد. یک دهه نویسندگی و اختصاص این شماره زنستان عمدتاً به ادبیات زنان بهانه خوبی بود. قرار بود یک مصاحبه کوتاه باشد و فریبا وفی کوتاه تریش کرد. دلم می خواست سوال های خیلی هوشمندانه کنم، اما این کار هوشمندی می طلبید. دوست داشتم در مورد زنان و حقوق زنان از او سوال کنم، اما مگر می توانی زندگی کنی بدون این که زندگانی دغدغه ات باشند که حق زنده بودن آن ها پایمال شده و می شود؟ و البته دوست داشتم چیزی هم درباره جایزه اش بپرسم و بگویم، اما این مصاحبه به هر حال قبل از این واقعه فرح انگیز است.

خانم سیمین بهمانی که جایزه برندگان رمان را می داد قبل از این که اسم فریبا وفی اعلام شود اظهار خوشوقتی کرد از این که تعداد برندگان زن زیادند. در واقع تعداد تعداد آثار نامزد جایزه نویسندگان زن قابل توجه بود، اما تنها "روای تبت" برد، در حالی که نویسنده اش سراسر ماه گذشته مصر بود و گمان می کرد اثری دیگر، و ترجیحاً نوشته یک زن، برنده جایزه خواهد شد، هرکسی غیر از خودش. چنان با اطمینان می گفت "من، نه" که به گمانم حالا پرسیدن از او که چه احساسی دارد خیلی زود باشد.

مصاحبه متن کوتاه شده حرف های زیادی است که در یک شب برفی و در آرامش و گرمای خانه فریبا وفی رد و بدل شد.

**ف. م. ده سال از چاپ اولین اثر، مجموعه داستان "در عمق صحنه" گذشته: ۱۴ داستان بر از آدم هایی با نام و بی نام و اکثر اسیر رنج فقر که در پاییز ۱۳۷۵ به دست چاپ سپردی. بعد از آن، در ۱۳۷۸ مجموعه ای از ۲۲ داستان به نام "حتی وقتی می خندیم" منتشر شد. در ۱۳۸۱ نوبت "برنده من" رسید و این رمان فرصتی بود تا تمامی آن خنده های تلخی را که در داستان هایت پراکنده بودی یک جا جمع کنی تا حدی نفس گیر. در ۱۳۸۲ رمان "ترلان" یک تجربه دیگر از خلق شخصیت های قوی بود که شاید به دلیل همین قوت شان فضای هم را تنگ می کردند. گرچه مهارت در فضای تنگ ساختن می توانست داستانی به غرابت "بیرون از گور" را بیافریند. بعد از آن در ۱۳۸۴ "روای تبت" منتشر شد. در مجموع ۳۶ داستان و ۳ رمان. ده سال است که رسماً نویسنده ای، دوست داری چه سوالی از تو به عنوان نویسنده بکنند؟**

ف. و. درست نمی دانم. خود من معمولاً کنجکاو این نیستم که بدانم نویسنده پشت میز تحریرش می نویسد یا در آشپزخانه اش. یا مثلاً با مداد می نویسد یا با خودکار، یا اینکه بیشتر صبح ها کار می کند یا شب ها. چیزی که کنجکاو ش هستم بدانم نوع نگاه نویسنده به جهان و به زندگی است. دوست دارم بدانم نویسنده مورد علاقه ام در مورد عشق، بچه، بیماری، کار کردن، لذت بردن، خوردن و ... چه فکر می کند؟ سوالاتی از قبیل این که از چه نویسنده ای متأثر شده ای توچهم را جلب نمی کند.

**ف. م. با این همه فکر می کنم برای خوانندگان آثارت جالب باشد که بدانند که نه با مداد و قلم بلکه با کامپیوتر می نویسی و پیش نویس هایت یادداشت های تلگرافی است که به ندرت نگهشان می داری. از چه زمانی خواستی نویسنده شوی؟**

ف. و. من هم مثل بچه های همسالم در آن روزهای کودکی دلم می خواست معلم بشوم یا پرستار. هیچ کدام مان از مشاغل دیگر چیز زیادی نمی دانستیم. نویسنده شدن شغل نبود، آرزو بود. شاید هم بیشتر از آن. یک رویا بود. یک رویا ناممکن و دست نایافتنی ولی بسیار شیرین.

**ف. م. بالاخره از چه زمانی فکر کردی این رویا می تواند واقعی باشد؟**

ف. و. از وقتی که شروع کردم به خواندن کتاب های جدی تر. قبل از آن هر چه از کتابخانه مدرسه گیر می آوردم می خواندم: از کتاب های قصه و کتاب های علمی گرفته تا مجله ها و هفته نامه ها. مطالعه جدی تر من مصادف بود با سال های انقلاب. خواندن داستان ها و رمان های ایرانی و بیشتر روسی این رویا را برای من قابل دسترس تر کرد. سال های بعد از انقلاب با حرص عجیبی کتاب می خواندم. الان مثل آن روزها نمی خوانم. انتخاب می کنم و با تامل بیشتری مطالعه می کنم.

**ف. م. اغلب داستان هایت شخصیت محورند. چرا؟**

ف. و. شاید برای آن که آدم ها همیشه برایم جالب بوده اند. ماجراها آنقدر مرا به شوق نمی آورند که آدم ها. رفتار آن ها در شرایط متفاوت و در برخورد با واقعیات دوروبرشان همیشه توچهم را جلب کرده است. هیچ وقت از تماشای حرکات آن ها حوصله ام سر نرفته است. می توانم ساعت ها گوشه ای بنشینم و از دقت در احوالات آن ها لذت ببرم.

**ف. م. کدام کتاب هایت به تجربه های شخصی ات نزدیک ترند؟**

ف. و. بیشتر وقت ها از تجربه های شخصی ام نوشته ام. گاهی آن ها از فیلترهای زیادی در درونم گذشته اند و گاهی از فیلترهای کمتری. گاهی آنقدر با آن ها بازی کرده ام که روی کاغذ هیچ شباهتی به اصل شان نداشته اند. از تجربه های دیگران هم نوشته ام. در حقیقت تا زمانی که تجربه های دیگران را هم از آن خودم نکرده ام نمی توانم از آن ها بنویسم. از طرفی فکر می کنم توان درک و جذب تجربیات دیگران و تبدیل آن به تجربه خلاق با مهارت و استادی نویسنده بی ارتباط نیست.

**ف. م. و البته خوانندگان هم باید نصیبی از این مهارت و استادی برده باشند و همچنین منتقدان. آثارت تا جایی که می دانم زیاد نقد شده، چه از سوی خوانندگان و چه از سوی منتقدان. نقد چه تأثیری روی کارهات داشته و دارد؟**

ف. و. همواره خواسته ام بیشترین بهره برداری را از نقد کارهایم بکنم ولی همیشه هم موفق به این کار نبوده ام. گاهی نقدی که برای کتابم نوشته اند فقط یک نسخه و دستورالعمل است؛ گاهی یک مرور ساده است؛ گاهی هم یک نگاه مبهم و

کلی است بی آنکه چیز تازه ای به برداشت خواننده و یا نویسنده اضافه کند. بندرت نقدی خواننده ام که نور تازه ای به کار افکنده باشد. از نقد حرفه ای که بگذریم باید بگویم خوانندگان کتاب هایم از این نظر موثرتر عمل کرده اند. گاهی نگاه تیز و موشکاف آن ها چیزی دیده است که حیرت زده ام کرده است. بسیاری اوقات آن ها مرا متوجه نکاتی کرده اند که محال بوده خودم به تنهایی موفق به درک آن بشوم.

#### ف. م. رابطه ات با مخاطب چطور است؟

ف. و. کسانی کتابی را می خوانند و می شوند مخاطب آن کتاب. نویسنده دقیقا آن ها را نمی شناسد. بنابراین نمی تواند به آن ها فکر کند. گاهی نویسنده با کتاب جدیدش مخاطبان قدیمی اش را از دست می دهد و خواننده های جدیدی با سلیقه های دیگری کتاب او را می خوانند. برای همین من نمی دانم نویسنده چطور می تواند به مخاطب فکر کند در حالی که حتی به طور دقیق نمی داند آن ها چه کسانی هستند. ولی در مورد فکر کردن به قضاوت دیگران و آیا این که نظر خواننده ها مهم است یا نه. می گویند اگر نویسنده به این ارتباط فکر نکند بهتر و رهاتر می نویسد ولی من فکر می کنم این هم از آن چیزهایی است که چندان به تصمیم نویسنده بستگی ندارد. .... در مورد خودم باید بگویم با آن مرحله که نظر دیگران را نادیده بگیرم و بنویسم فاصله زیادی دارم.

#### ف. م. از فید و بند و سانسور بگو. از پوشیده گویی یا مسکوت گذاشتن و ... چطوری با این چیزها کنار می آیی؟

ف. و. معمولا در حین نوشتن زندان های خودم را کشف می کنم. کسانی هم همیشه هستند که محدودیت های کار تو را مدام گوشزد کنند. حس آزادی و امنیت در نوشتن می دانم که چیز خیلی خوبی باید باشد ولی من آن را تجربه نکرده ام! ای کاش می شد از آن حس حرف زد. حرف زدن مدام از محدودیت ها و بندها هم هیچ لطفی ندارد.

#### ف. م. بعد از چاپ باز هم نوشته هایت را می خوانی؟ و در مرور دوباره آثارت شده که چیزی یا چیزهایی را در

##### آن ها دوست نداشته باشی؟

ف. و. نگاه دوباره به کارهایم بعد از چاپ همیشه سخت بوده است. همیشه به جملاتی برمی خورم که فکر می کنم می توانست بهتر نوشته شود. موقعیت ها می توانستند ظریف تر و دقیق تر توصیف یا روایت شوند. بعضی وقت ها در نگاه دوباره به داستان فکر کرده ام ای کاش اینقدر تلخ نبود. از نگاه ناامیدانه مسلط بر آن و از محدود بودن افق آن دلنگ شده ام.

#### ف. م. دوست داری از چه چیزهایی بنویسی؟

ف. و. گاهی خواست نوشتن آنقدر قوی و فریبنده است که به نظرت می رسد اگر اراده کنی از هر چیزی که در ذهن یا در بیرون از آن می گذرد می توانی بنویسی. ولی در نوشتن متوجه می شوی که دنیا را در اختیار نداری و گاه حتی مهار کردن یک اتفاق ساده در کاغذ چه بسا که یک توهم است. در نوشتن متوجه می شوی که فقط بعضی حس ها توان بیرون آمدن و جدا شدن از تاریکی ذهن و بدل شدن به کلمات را دارند. بسیاری دیگر در همان نیمه راه می میرند چون انرژی لازم را ندارند یا خوب پروراند نشده اند و یا اصلا در مرکز توجه حقیقی تو نبوده اند.

#### ف. م. از چاپ اولین کتابت "در عمق صحنه" ده سال می گذرد. بین همه تجربه هایی که در این مدت اندوختی

##### کدام به درد نویسندگان جوان می خورد؟

ف. و. فکر می کنم قدرت تحلیل زندگی خیلی مهم است. اگر کشف های کوچک خود را در زندگی نداشته باشی چطور می توانی بنویسی. صمیمی بودن لازمه کار است. باور کردن خود بنظرم اصل دیگر کار است و....

#### ف. م. و؟

ف. و. و حرف زدن از همه این ها به این شکل هیچ وقت آسان نبوده است. شاید در شکل دیگری بشود از مشقات نوشتن گفت. از لذت آن و از تجربه شخصی نوشتن. حرف زدن از جزئیات آن برابرم راحت تر است تا گفتن از قوانین و تجربیات کلی و مبهم آن.